

بررسی شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند از بیژن نجدی

ثمر میری^۱، مصطفی سالاری^۲

^۱ دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران. (نویسنده مسئول)

^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

نویسنده مسئول: Samar.mir@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۲ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۲۰

چکیده

مهم‌ترین پایه و اساس هر داستان که نقش مهمی در انتقال طرح و تم داستان دارد، شخصیت است. داستان بر مدار آن می‌چرخد و بدون شخصیت هیچ داستانی شکل نمی‌گیرد. بیژن نجدی از جمله رمان‌نویسان بزرگ دوره معاصر است که رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند از مشهورترین و ماندگارترین رمان‌های وی در ادب فارسی است که از اوج فصاحت و بلاغت برخوردار می‌باشد. هدف از این پژوهش بررسی جنبه‌های مختلف عنصر شخصیت و شخصیت‌پردازی است. برای اینکه نشان داده شود میزان کاربرد این دو عنصر چگونه است. در این پژوهش توصیفی-تحلیلی، انواع شخصیت از نظر ساختار، شیوه‌های شخصیت‌پردازی، زاویه دید، زمان و نمودهای بکار رفته از لحاظ بیرونی و درونی شخصیت‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. نتیجه این پژوهش حاکی از آن است که این رمان، شخصیت محور است و بیشترین تأکید آن بر روی شخصیت‌های اصلی داستان‌ها می‌باشد. از لحاظ شیوه‌های شخصیت‌پردازی، نویسنده بیشتر از روش غیرمستقیم سود جسته است. بیشتر شخصیت‌های اصلی این رمان، شخصیت‌های ایستا هستند.

کلیدواژه: بیژن نجدی؛ یوزپلنگانی که با من دویده‌اند؛ رمان؛ شخصیت؛ شخصیت‌پردازی.

۱- مقدمه

انسان‌ها از سرآغاز زندگی خود با داستان‌هایی از گذشته رشد می‌کنند. همواره کسانی که در نسل حاضر زندگی می‌کرده‌اند که اکنون نیستند و فقط داستان‌هایی از آن‌ها موجود است. داستان‌ها فقط نقلی سینه به سینه بودند و بعد از اختراع خط به نگارش درآمدند و قرن‌ها پس از نگارش اولین کتاب‌ها بود که داستان‌ها نظم و منطق خاصی پیدا کردند. از خلال این داستان‌ها بود که تاریخ و فرهنگ ملت‌ها، اندیشه‌های ناب و ... صورت مکتوب به خود گرفتند.

۱-۱- بیان مسئله تحقیق

قسمت عمده‌ای از ادبیات معاصر به ادبیات داستانی اختصاص دارد. «ادبیات داستانی همه‌ی انواع آثار داستانی روایتی منشور را دربرمی‌گیرد، خواه این انواع از خصوصیت شکوهمندی ادبیات تخیلی برخوردار باشند، خواه نباشند، یعنی هر اثر روایتی منشور خلاقه‌ای که با دنیای واقعی ارتباط معنی‌داری داشته باشد در حوزه ادبیات داستانی قرار می‌گیرد» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۲۱). ادبیات داستانی به طور کلی به آثار روایتی تخیلی و خلاقه‌ی منشور در حوزه نثر داستانی گفته می‌شود، و اساس این ادبیات، تخیل آدم‌ها و حوادثی است که ساخته و پرداخته‌ی ذهن انسان است (بارونیان، ۱۳۸۷: ۲۰۵). رمان یکی از انواع ادبیات داستانی است. «می‌توان تعریف جامع و مانعی از رمان ارائه داد که همه‌ی انواع گوناگون آن را دربرگیرد» (همان: ۲۴). به قول فورستر «رمان داستان می‌گوید» (یونس، ۱۳۸۴: ۳۲) و «داستان نقل وقایع است به ترتیب توالی زمان. داستانی که واقعاً داستان باشد باید واجد یک ویژگی باشد: شنونده را بر آن دارد که بخواهد بداند بعد چه پیش خواهد آمد» (همان: ۳۳). کار روایت در داستان بر عهده شخصیت‌های داستان است که پایه و اساس هر نوشتاری را تشکیل می‌دهند چراکه با اعمال و گفتارشان به آفرینش ماجرا و حوادث در داستان می‌پردازند. بنابراین «شخصیت عبارت است از فردی که مانند اشخاص حقیقی از ویژگی‌هایی برخوردار است و با این ویژگی‌ها، در داستان و نمایش ظاهر می‌شود. نویسنده ممکن است در داستان خود شخصیت‌ها را بصورت مستقیم یا غیرمستقیم ارائه کند» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۳۳۳). شخصیت کلید کارآمد داستان است و داستان‌های بزرگ نیازمند وجود شخصیت‌های بزرگ است (سیگر، ۱۹۹۱: ۲۵۱). در این مقاله تلاش می‌گردد تا بدین پرسش‌های اساسی پاسخ داده شود. اول این که میزان استفاده نجدی از انواع شخصیت در داستان چگونه است؟ و دیگر این که نجدی بیشتر از چه شیوه‌ای در پردازش شخصیت‌های رمانش استفاده نموده است.

یکی از داستان‌نویسان بزرگ معاصر در زمینه‌ی داستان کوتاه، بیژن نجدی است. آثار او بدلیل رویکرد تازه‌ی وی به مسائل زندگی انسان و موضوعات اجتماعی دارای اهمیت است و از جنبه‌های گوناگون قابلیت بررسی دارد. بیژن نجدی در رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند شخصیت‌های تازه اما ساده‌ای را با تکنیک‌های ساده، که مختص به خود او است؛ بوجود می‌آورد. شخصیت‌هایی که در حین سختی زندگی هرگز عمق تلخی در گفتار و کردارشان پیدا نیست و با سادگی آشکاری که حتی از نام‌هایشان نمایان است، خواننده را با همدلی، تا پایان داستان با خود همراه می‌سازد.

۱-۲- پیشینه‌ی پژوهش

درباره پیشینه تحقیق باید گفت که در زمینه‌ی بررسی عنصر شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند کاری که به صورت مستقل و همه جانبه به زوایای مختلف عنصر شخصیت پرداخته باشد، مشاهده نشده اما پژوهش‌های دیگری بر روی آثار بیژن نجدی انجام شده است که در بعضی از آن‌ها به عنصر شخصیت در داستان‌های کوتاه بیژن نجدی اشاره شده است از جمله:

- محسن نژادمیاندی، (۱۳۹۱)، در پایان‌نامه‌ی خود تحت عنوان «بررسی شگردهای سینمایی در آثار داستانی بیژن نجدی»، به بررسی شگردهای سینمایی در داستان‌های بیژن نجدی می‌پردازد. مبنای نظری این پژوهش، نظریات رابرت مک‌مکی، استفان شارف، و دیوید بوردول است.

- آقاگل‌زاده و رضویان، (۱۳۹۳)، در مقاله‌ای تحت عنوان «شخصیت‌پردازی در داستان‌های کوتاه بیژن نجدی براساس نقش دستور نقشگرا»، شخصیت‌پردازی را براساس نظام گذرایی در دستور نقش‌گرا در سه داستان کوتاه نجدی مورد بررسی قرار داده است.

- جلیلیان، (۱۳۹۵)، در پایان‌نامه‌ی خود تحت عنوان «سبک‌شناسی داستان‌های کوتاه بیژن نجدی براساس الگوی سیمپسون» به بررسی ویژگی‌های سبک‌شناسی بر مبنای الگوی سیمپسون می‌پردازد که در این الگو شش واحد سبک‌شناسی معرفی می‌شود. این عناصر عبارتند از: ۱- واسطه متنی ۲- مز زبانی جامعه‌شناختی ۳- شخصیت‌پردازی ۴- زاویه دید ۵- ساختار متنی ۶- بینامتنیت.

۱-۳- پرسش‌های پژوهش

۱- نجدی در زمینه‌ی شخصیت‌پردازی دارای چه سطحی از موفقیت می‌باشد؟

۲- نجدی در شخصیت‌پردازی اشخاص داستان خود بیشتر از چه شیوه‌ای استفاده نموده است؟

۱-۴- فرضیات پژوهش

۱- نجدی در زمینه‌ی شخصیت‌پردازی بسیار موفق عمل نموده و توانسته شخصیت‌هایی متناسب با مفاهیم و موضوع در داستان خود بیافریند.

۲- او در کاربرد شیوه‌های شخصیت‌پردازی بیشتر از شخصیت‌پردازی غیر مستقیم استفاده نموده است.

البته باید یادآور شد که پژوهش ما کاری کاملاً مستقل و متفاوت از دیگر پژوهش‌هایی است که بر روی آثار بیژن نجدی صورت گرفته است. بنابراین با توجه به اهمیت موضوع مورد بحث انجام تحقیقی جامع در این زمینه ضرورت دارد. این مقاله که به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته در آن ابتدا به بررسی مفهوم شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند پرداخته می‌شود. در مرحله بعد انواع شخصیت از نظر ساختار روایی و شیوه‌های شخصیت‌پردازی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

هدف از این پژوهش شناخت هر چه بیشتر رمان معاصر فارسی و بررسی جنبه‌های مختلف عنصر شخصیت و شخصیت‌پردازی می‌باشد.

۲-رمان پست مدرنیسم

از آنجا که بیژن نجدی جزو نویسندگان پسامدرن می‌باشد و در نگارش آثار خود از این شیوه و مکتب پیروی نموده است لازم است درباره پسامدرنیسم توضیح مختصری داده شود. «کلمه‌ی پست به معنای تداوم یک جریان می‌باشد و مدرنیسم یعنی نوگرایی؛ بنابراین می‌توان گفت پست مدرنیسم یعنی تداوم جریان مدرنیسم» (نوذری، ۱۳۸۰: ۴۱). برخی از ویژگی‌های آثار ادبی پست مدرن در زمینه رمان و داستان عبارتند از: اقتباس، بی‌نظمی در روایت رویدادها، تکه‌گذاری یا تکه‌کاری، فقدان قاعده، عدم انسجام، امکان برداشت مختلف و متعدد از اثری واحد، پارانویا، دور باطل، اختلال زبانی، تناقض (ابویسانی، ۱۳۹۱: ۵-۶). بنابراین از دهه هزار و نهمصد و هفتاد، پسامدرنیسم به یک اصطلاح تثبیت شده تبدیل گردید و در فرهنگ اصطلاحات ادبی، مدخلی به همین نام ایجاد شد (پاینده، ۱۳۸۵: ۷۱). «از آن‌جا که در ایران، پدیده‌ی پسامدرنیسم در هنگام نگارش داستان‌های نجدی، واژه یا اصطلاح شناخته شده نبوده، می‌توان از نجدی در جایگاه اولین نویسنده‌ای نام برد که بر پایه‌ی مؤلفه‌های این مکتب جدید ادبی به آفرینش پرداخته است» (حجاری و قاسمی، ۱۳۹۰: ۱۰۲-۱۰۱).

۳- بررسی مفهوم شخصیت و شخصیت‌پردازی

شخصیت‌پردازی یکی از عناصر مهم و حائز اهمیت در داستان است. شخصیت در داستان مشارکت می‌کند و حوادث نیز به تبع حرکت و واکنش‌های او در داستان رخ می‌دهند. «ریشه‌ی واژه‌ی کاراکتر از کلمه (kharassein) به معنی حکاکی کردن و عمیقاً خراش دادن گرفته شده است. و در یونان کهن به طرح‌های منثوری که از تیپ‌های مختلف آدم‌ها که در الگوی خاصی گنجانده شده بودند، گفته می‌شد» (براهنی، ۱۳۶۸: ۲۵۰). شخصیت در اصطلاح به شخصی گفته می‌شود که در جهان داستان، خواه اسطوره، حماسه، رمان و نظیر این‌ها حضور دارد و نقش اصلی یا فرعی ایفا می‌کند (ایرانی، ۱۳۸۰: ۵۹۰). داستان برای ادامه مسیر خود محتاج به حرکت است و شخصیت‌های داستان شکل‌دهنده حرکت آن هستند، بنابراین، وجود عنصر شخصیت باعث پویایی و گیرایی داستان می‌شود (پروینی، ۱۳۷۹: ۶۵). رویدادها و حوادث داستان جدایی‌ناپذیرند زیرا رابطه‌ی آن‌ها متقابل و مستلزم همدیگرند (مارتین، ۱۳۸۲: ۳۹). نویسنده در داستان گاهی اوقات از سه شیوه برای شخصیت‌پردازی استفاده می‌کند که عبارتند از: اول از طریق ارائه صریح شخصیت با شرح و تحلیل رفتار، اعمال و افکار شخصیت‌ها، آدم‌های داستانش را به ما معرفی می‌کند. دوم ارائه شخصیت از طریق عمل آن‌ها با کمی شرح و تفسیر و یا بدون آن. سوم، ارائه‌ی شخصیت بی‌تعبیر و تفسیر با نمایش کشمکش‌های ذهنی و عواطف درونی شخصیت، این روش رمان‌های جریان سیال ذهن می‌باشد که خواننده غیر مستقیم در جریان شعور آگاه و ناآگاه شخصیت قرار می‌گیرد (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۹۰-۸۷).

۴- معرفی رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند

در این رمان نویسنده ده داستان کوتاه را گنجانیده که با کمی غور و تأمل در این داستان‌ها می‌توان متوجه این مطلب شد که نویسنده همانند پدری دلسوز با تمامی وجودش برای شخصیت‌های رمانش غمگین است. نجدی از معدود نویسندگانی است که با تمامی هنرش آثاری خلق نموده که مملو از تشبیهات و استعارات زیبا و پیچیده است. وی دارای مهارت بسیار در جایجایی مطالب و بیان وقایع اتفاق افتاده برای قهرمانان اثرش می‌باشد. و با همین ویژگی‌ها به دردها و مشکلات اجتماعی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند پرداخته است. نجدی درد سوءاستفاده از انسان‌های ساده‌لوح و در عین حال خوش‌ذات و پاک را و درد جبر و تسلیم تقدیر بودن این افراد را با زیباترین صناعات ادبی به خواننده منتقل نموده است. شاید راز کوتاهی عمر مردان بزرگ، غم بزرگی است که در اعماق وجودشان پنهان می‌کنند.

داستان سپرده؛ به زمین داستان یک زوج ساده‌لوح و متوهم را نشان می‌دهد که برای زندگی‌شان هیچ هدفی نداشته‌اند و بادی به هر جهت بوده‌اند و هر چه را که به فکرشان می‌رسیده بدون بررسی انجام می‌دادند حتی گاهی اوقات چنان با توهم‌شان زندگی می‌کرده‌اند که گویا واقعیت محض است چنان‌که برای انتخاب نام بچه‌ای، گذشته از این که مرده است و حتی متعلق به آنها نبوده ساعت‌ها با یکدیگر مشاجره می‌کردند. در این داستان ویژگی‌های اخلاقی افرادی در جامعه بررسی شده است که تصور آن برای هر انسان عاقلی امر محال به نظر می‌رسد. در واقع هستند انسان‌هایی که جرأت رویارویی با واقعیت‌ها و مشکلات زندگی‌شان را ندارند و بجای حل آن مشکل یا رویارویی با واقعیت، خود را گول زده و با توهماتشان چنان زندگی می‌کنند که گویا این توهم همان واقعیت زندگی‌شان هست.

در داستان/ستخری پراز کابوس؛ نویسنده خصوصیات اخلاقی مردی را به رشته تحریر درآورده است که در عین ساده‌لوحی هیچ‌گونه اعتمادبه‌نفسی در خود احساس نمی‌کند و بصورت یک طرفه قبلاً خودش را مغلوب و مقهور حوادث زندگی می‌داند چنین شخصی نه تنها سرنوشت خود را به زوال و نابودی خواهد کشاند بلکه بدلیل عجز، ناتوانی و حقارتی که در خود احساس می‌کند برای اطرافیانش نیز تهدیدی جدی بشمار می‌رود.

در داستان روز اسبریزی؛ نویسنده در خصوص انسان‌هایی می‌نویسد که نه تنها جهت آزادی خود از بند اربابانشان تلاشی از خود نشان نمی‌دهند بلکه با کوچک‌ترین تهدیدی از مواضع‌شان عقب‌نشینی می‌کنند و آن‌قدر خود را ضعیف و حقیر و اربابانشان را قوی و بزرگ می‌بینند تا جائیکه دیگر فراموش می‌کنند روزی آزاد بوده‌اند و خود برای سرنوشتشان تصمیم می‌گرفته‌اند. در این داستان نویسنده پا را از این هم فراتر گذاشته و داستان انسان‌هایی را به تصویر کشیده که زندگی در بند استعمار و استثمار زورگویان دیگر باور قلبی‌شان شده حتی اگر زمانی ناخواسته شرایطی جهت رهایی از بند زورگویان فراهم شود وحشت‌زده با دست خود آن فرصت را از بین خواهند برد و از تغییر شرایطی که بدان خو گرفته‌اند چنان ترسی بر آن‌ها مستولی می‌گردد که روح اعتماد به نفس در آن‌ها به زوال خواهد رفت و دیگر قادر به تغییر آن شرایط نخواهند بود در چنین وضعیتی تصور برداشتن به قدم به جلو هم برای آن‌ها از محالات است.

داستان تاریکی در پوتین؛ نویسنده در این داستان با به تصویر کشیدن زندگی مردی که مرگ را پایان زندگی و انسان را موجودی فناپذیر می‌داند به بیان این مطلب می‌پردازد که چنین افرادی هیچ انگیزه و امیدی به آینده و زندگی ندارند و خود را موجودی محکوم به فنا و نابودی فرض کرده‌اند. در این

داستان شخص ناامید در اثر یک اتفاق متحول شده و با انقلابی که در طرز تفکر و جهانبینی خود بوجود می‌آورد دیگر نه تنها مرگ را پایان زندگی نمی‌داند، بلکه آن را تولدی دیگر می‌داند و تبدیل به شخصی امیدوار و هدفمند می‌گردد.

در داستان *شب سهراب‌کشان*؛ نویسنده این مطلب را بیان می‌دارد که اگر رستم قبل از تاریخ، چند هزار سال پیش سهراب را با حيله و نیرنگ به قتل رساند اما هم اکنون در قرن بیست و یکم هستند رستم‌هایی که هر روز بر پهلوی سهراب‌هایشان دشنه فرو می‌کنند با این تفاوت که رستم قبل از تاریخ نمی‌دانست که سهراب فرزندش هست حال آنکه رستم‌های این زمانه با علم و آگاهی از قرابت سهراب‌هایشان در کمال ناباوری خنجر جهل و بی‌توجهی را بر پهلوی‌شان فرو می‌کنند و از همه عجیب‌تر در سوگ سهراب‌هایشان آه و فغان احمقانه سر می‌دهند که حال اخیرشان نیز در مقایسه با ندامت و پشیمانی رستم داستان فاقد هرگونه ارزش انسانیست در این داستان تراژدی غم‌انگیزی از زندگی پسری که قربانی بی‌توجهی و جهل پدرش شده، به رشته‌ی تحریر درآمده است.

در داستان *چشم‌های دکمه‌ای من*؛ نویسنده از زبان یک عروسک ظلم، تجاوز، بی‌رحمی و قساوت دشمن را بیان می‌کند و یادآور آن می‌شود که دشمن به هیچ‌کس و هیچ‌چیز رحم نخواهد کرد و همه چیز را نابود و ویران می‌کند بدون آن که دچار لحظه‌ای تردید شود پیش می‌رود و ویران می‌کند چرا که تمام جنایاتی را که گفته شد ابزاری برای رسیدن به هدف خود، که همان اشغال و کشورگشایی است، می‌داند.

در داستان *مر/بفرستید به تونل*؛ نویسنده توجه خواننده و مخاطب را به این مهم جلب می‌کند که فهمیدن هر مطلبی باید مطابق با قوه‌ی ادراک هر شخص باشد و از هر کسی نباید انتظار درک هر موضوعی را داشت و اصرار و پافشاری بیش از حد در این خصوص نه تنها هیچ کمکی به فهماندن آن مطلب نمی‌کند بلکه باعث تباهی طرف مقابل می‌شود. در این داستان دکتر حاضر شد جان خود را هم فدا کند تا پرستار متوجه مطلب مورد نظر شود که باز هم این اتفاق نیفتاد چرا که پرستار با این کار دکتر عقلانیت او را زیر سؤال برد و با اعتقاد بیشتری بر باور غلط خود باقی بماند.

در داستان *خاطرات پاره پاره دیروز*؛ طاهر از روی یک آلبوم قدیمی افراد خانواده‌اش را به ملیحه همسرش معرفی می‌کند. او داستان را از قول عمه فردوس نقل می‌کند در این داستان از افرادی مثل میرزا (میرزا کوچک‌خان)، دکتر حشمت، میرآقا و تیمور سخن می‌رود که میرزا در سرمای جنگل از بین رفت، دکتر حشمت به دار آویخته شد، از ماجرای فرار کردن میرآقا و پناهنده شدن او در اشکور که تا پایان عمر خود آن‌جا ماند تا این‌که همان‌جا مرد و تنها کسی که از این ماجراها جان سالمی به در می‌برد تیمور است که با خیانت به جنگلی‌ها در نزد رضاخان به مقام و منصبی می‌رسد.

در داستان *سه‌شنبه خیس*؛ نویسنده از زندگی دختری سخن می‌گوید که سال‌ها پیش، پدرش در زندان سیاسی حبس گردید او همواره با یاد و خاطره پدرش روزگار می‌گذرانید در این سال‌های سخت انتظار و بی‌کسی، آن دختر دوباره حادثه‌ی دیگری را تجربه می‌کند و با از دست دادن مادرش تنهاتر می‌شود. حالا تنها با پدر بزرگش زندگی می‌کند پس از سال‌ها اعلام می‌شود که زندانیان سیاسی آزاد می‌شوند. ملیحه سراسیمه به طرف زندان روانه می‌شود در حالی که غافل از آن است که پدرش در همان زمانی که دستگیر شده در انباری پشت زندان، تیرباران شده او نمی‌تواند باور کند که پدرش به قتل رسیده چون خبری از کشته شدن پدر را دریافت نکرده، جنازه‌ای هم ندیده بنابراین مطمئن است که پدرش زنده است. با همان وهم و گمان زنده بودن پدر زندگی می‌کند. حتی وقتی جلوی درب زندان رسید در عالم خیال پدرش را می‌دید که برای او دست تکان می‌دهد. پدر بزرگش هر چه برایش توضیح می‌دهد که پدرت سال‌ها پیش به شهادت رسیده باور نمی‌کند. در این داستان نویسنده، این داستان را در نهایت پیچیدگی توأمان با واقعیت و گمان به مخاطب عرضه می‌کند طوری که مخاطب را در ابتدا گیج و سردرگم می‌کند.

در داستان *گیاهی در قرنطینه*، نویسنده چنان استادانه با استفاده از تلفیق زمان گذشته و زمان حال، تصویری از برتری باورها و اعتقادات نسل گذشته را بر امکانات و پیشرفت‌های علمی نسل بعد، به تصویر می‌کشد. نجدی در این داستان قبل از بیان ناکارایی پیشرفت‌های علمی و امکانات بشر امروزی، اعتراض و نگرانی خود را به ضعف ایمان و باورهای انسان امروزی بیان می‌دارد. این وابستگی‌های بشر امروزی، پیشرفت‌های علمی را با چالش بزرگی روبرو کرده و آن را به معادله‌ای تبدیل کرده که با ایمان و باورهای بشری نسبت عکس دارد، هر چه این امکانات و پیشرفت‌های علمی بیشتر شود ضعف ایمان و باورهای بشری شدیدتر خواهد شد. و اما این انسان همچنان پیش می‌رود ...

۵- انواع شخصیت از نظر ساختار روایی

یکی از مسائل مهم درباره شخصیت توجه به نقش و اهمیت آن در داستان است. بنابراین برای شخصیت انواع مختلفی ذکر شده است که در این پژوهش به بررسی انواع شخصیت بکار رفته در رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند پرداخته می‌شود:

شخصیت اصلی، فردی است که در مرکز داستان کوتاه، رمان یا نمایشنامه و فیلم‌نامه قرار می‌گیرد و نویسنده سعی می‌کند که توجه خواننده یا بیننده را به او جلب کند. «در طرح داستان، مرکز و محور حوادث، شخصیتی است که تمامی حوادث و شخصیت‌ها به معرفی او می‌پردازند حوادث مهم را پیش می‌برد و سرنوشت و پایان ماجرای همین شخصیت اصلی در پایان داستان دارای اهمیت بسیار است درون‌مایه، پیام و حس داستان توسط شخصیت اصلی منتقل می‌شود» (بارونیان، ۱۳۸۷: ۳۰۷).

در داستان سپرده به زمین شخصیت‌های اصلی داستان طاهر و ملیحه هستند و داستان حول محور ماجرای زندگی این زوج پیر می‌گردد. در داستان استخری پر از کابوس مرتضی شخصیت اصلی این داستان است. نویسنده سعی در شناساندن ویژگی‌های اخلاقی مرتضی به خوانندگان دارد. شخصیت اصلی داستان روز اسب‌ریزی اسب است. اسبی که روزگاری آزاد بوده و به هر سو می‌تاخته تا این‌که به گاری بسته می‌شود و آن‌چنان مورد صدمه‌ی شلاق و آزار و اذیت قرار می‌گیرد که وقتی گاری را از او باز می‌کنند دیگر نمی‌تواند بتازد و به وضعیت قبلی خود بازگردد. شخصیت اصلی داستان تاریکی در پوتین پدر طاهر است. این ماجرای پدر طاهر است که از اول تا پایان داستان دارای اهمیت بسیار است. شخصیت اصلی داستان شب سهراب‌کشان مرتضی است که نقش او در داستان بسیار مهم است و داستان حول محور و ماجرای این شخصیت می‌گردد. شخصیت اصلی داستان چشم‌های دکمه‌ای من عروسک است. و داستان از زبان این عروسک روایت می‌شود و تا پایان داستان اوست که سخن می‌گوید. شخصیت اصلی داستان مرا بفرستید به تونل پزشک متخصصی به نام دکتر مرادی است که روی جسد مرتضی نامی که در جبهه‌ی جنگ کشته شده- تحقیق می‌کند. و در پایان داستان از خود به عنوان نمونه‌ای برای آزمایش استفاده می‌کند چه بسا که این آزمایش باعث مرگ او شود. در داستان خاطرات پاره پاره دیروز فردوس که داستان بیشتر از زبان او نقل می‌شود، ماهرخ که قسمت‌هایی از داستان هم از زبان او نقل می‌شود و میرآقا از شخصیت‌های اصلی داستان هستند و طاهر نیز به عنوان راوی دست دوم در این داستان دارای شخصیت اصلی است. در داستان سه‌شنبه‌ی خیس، ملیحه شخصیت اصلی داستان می‌باشد. و داستان از آغاز تا پایان در مورد او است. در داستان گیاهی در قرنطینه طاهر شخصیت اصلی داستان است.

۲-۵- شخصیت‌های فرعی

در داستان شخصیت‌هایی در مقابل شخصیت اصلی قرار می‌گیرند که بیشتر در جهت شناساندن شخصیت اصلی بکار می‌روند، به این شخصیت‌ها شخصیت فرعی می‌گویند. «شخصیت‌هایی را که در مقام دوم یا سوم هستند و نسبت به شخصیت اصلی اهمیت کمتری دارند شخصیت فرعی می‌گویند: شخصیت‌های فرعی بهانه‌ای برای ارائه‌ی اطلاعات درباره داستان و شخصیت اصلی به خواننده هستند. آن‌ها داستان را پیش می‌برند و در القای درون‌مایه داستان نقش بسزایی از خود ایفا می‌کنند» (بارونیان، ۱۳۸۷: ۳۰۹). شخصیت‌هایی که دارای اهمیت کمتری هستند و در صحنه‌ای از داستان وارد می‌شوند و در صحنه‌ای زود خارج می‌شوند به آن‌ها هم شخصیت فرعی گفته می‌شود. بنابراین «بیشتر رمان‌های بزرگ، چند شخصیت بیهوده دارند که هیچ تأثیر خاصی بر روان داستان ندارد» (بورنوف، ۱۳۷۸: ۱۸۷). در داستان سپرده به زمین؛ دکتر یآوری که در صحنه‌ای از داستان حضور پیدا می‌کند و زود خارج می‌شود و عملکرد محدودی از او در داستان ارائه می‌شود از شخصیت‌های فرعی می‌باشد. در داستان استخری پر از کابوس؛ استوار و ستوان از شخصیت‌های فرعی هستند که بیشتر در جهت شناساندن ویژگی‌های شخصیتی، شخصیت اصلی در داستان نقش ایفا می‌کنند. در داستان روز اسب‌ریزی؛ قالاخان، پاکار، آسیه و آتای از شخصیت‌های فرعی هستند که دارای مقام دوم و سوم در داستان می‌باشند. در داستان شب سهراب‌کشان؛ سید پرده‌دار، پدر مرتضی، مادر مرتضی، صفر و همسرش مادر حسن از شخصیت‌های فرعی‌ای هستند که به ما در جهت شناساندن مرتضی، شخصیت اصلی داستان کمک می‌کنند. در داستان مرا بفرستید به تونل؛ خانم مهران از شخصیت‌های فرعی داستان می‌باشد. در داستان خاطرات پاره پاره دیروز؛ ملیحه، تیمور و دکتر حشمت از شخصیت‌های فرعی داستان هستند که شخصیت‌شان چندان اهمیتی در پیشبرد روند داستان ندارد. در داستان سه‌شنبه‌ی خیس؛ امیرحسین و مادر او که در صحنه‌ای از داستان حضور پیدا می‌کنند و زود خارج می‌شوند و نیز پدر بزرگ ملیحه از شخصیت‌های فرعی به حساب می‌آیند. در داستان گیاهی در قرنطینه؛ پدر و مادر طاهر، مردسپید پوش و قادری از شخصیت‌های فرعی هستند که به نحوی در القای درون‌مایه داستان به ما کمک می‌کنند و نقش بسزایی در پیشبرد روند داستان دارند.

۳-۵- شخصیت‌های پس‌زمینه (سیاهی لشکر)

شخصیت‌های که داستان را واقعی‌تر نشان می‌دهند پس‌زمینه یا سیاهی لشکر هستند. و این شخصیت‌ها «که بیشتر برای ایجاد حال و هوا یا واقع‌نمایی حوادث و صحنه‌ها در داستان حضور پیدا می‌کنند، شخصیت‌های پس‌زمینه -سیاهی لشکر- می‌نامند. معمولاً با اسم عام در داستان می‌آیند و اگر با اسم خاص از آن‌ها نامبرده شود عملکرد آن‌ها در داستان بسیار محدود و معدود است و در توصیف صحنه‌ها، مکان‌ها و ارائه‌ی حس و حال در داستان کمک می‌کنند» (بارونیان، ۱۳۸۷: ۳۱۰). در داستان سپرده به زمین؛ ژاندارم‌ها، دختر جوان، مردی که به نرده تکیه کرده بود، مردی که زنبیل در دستش بود، قهوه‌چی و قبرکن‌ها/ در داستان استخری پر از کابوس؛ زن پیر، افسر نگهبان، آقای شهردار، پیرمرد خواب‌آلود که در مسافرخانه را باز کرد، سرباز جوان که

در آگهی ترحیم لبخند می‌زد و مردی که به لاستیک تریلی لگد می‌زد/ در داستان روزاسبیزی؛ زنی که خودش را کنار کشید که گندم‌های زنبیلی که بالای سرش بود بر زمین بریزد، مردان درشت و پیر با ریش‌شانه زده، چند کارگر که کنار گونی‌های گندم ایستاده بودند/ در داستان تاریکی در پوتین؛ چند پسر جوان که شنا می‌کردند، مردم دهکده، جوانی که به سیب رسیده بود/ در داستان شب سهراب‌کشان؛ مردان دهکده، زنان، بچه‌هایی که جیغ می‌کشیدند و دختران دهکده/ در داستان چشم‌های دکمه‌ای من؛ پسر جوانی که چشم از عروسک بر نمی‌داشت و دو نفری که تخت روان را می‌بردند/ در داستان سه‌شنبه‌ی خیس؛ عکاس‌ها، گروهبان، خبرنگار و راننده/ در داستان گیاهی در قرنطینه؛ پرستاری که در تمام راهروهای بیمارستان می‌دوید. این اشخاص که در بالا نامبرده شد جزء شخصیت‌های پس‌زمینه -سیاهی لشکر- رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند می‌باشند چراکه بیشتر برای ایجاد حال و هوا و واقع‌نمایی در داستان حضور پیدا کرده‌اند و نقش خاصی در داستان ندارند و از آن‌ها در داستان یکبار بیشتر نامبرده نشده است. و بیشتر آن شخصیت‌ها با اسم عام هستند و محدودی از آنها با اسم خاص بکار رفته‌اند در کل عملکرد همه‌ی این شخصیت‌ها بسیار محدود است.

۴-۵- شخصیت‌های نوعی

این نوع شخصیت، ویژگی‌های طبقه‌ای خاص از مردم را نشان می‌دهد و «نشان‌دهنده‌ی خصوصیات گروه یا طبقه‌ای از مردم است که او را از دیگران متمایز می‌کند. شخصیت نوعی نمونه‌ای است برای امثال خود. برای آفریدن چنین شخصیتی باید حقیقت را از چند نمونه‌ی واقعی و زنده گرفت تا شخصیت نوعی موردنظر آفریده شود» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۸۲). در داستان روز اسبیزی؛ فالان نمونه‌ای از اشراف و مالکانی هست که به رعایای خود که نجیب و مظلوم هستند، ظلم و ستم روا می‌دارد. در داستان گیاهی در قرنطینه؛ مرد سپید پوش و دکتر نمونه‌ای برای گروه پزشکان هستند و قادری دعانویس هم نمونه‌ای از انسان‌هایی می‌باشد که به نحوی با باورهای خرافی و دروغین خود مردم را فریب می‌دهد.

۵-۵- شخصیت منافق

تیمور در داستان خاطرات پاره پاره دیروز از شخصیت‌های منافق و خائن به شمار می‌آید چراکه در ابتدا از یاران میرزا کوچک‌خان جنگلی بود و بعد با خیانت به جنگلی‌ها به رضاخان پیوست.

۶-۵- شخصیت‌های ایستا و پویا

شخصیت‌های ایستا شخصیتی هستند که در جریان روند داستان بدون تغییر و تحول به حرکت خود ادامه می‌دهند و حوادث داستان هیچ تاثیری بر ویژگی‌های روحی و روانی‌شان ندارد. «شخصیت‌هایی که در داستان تغییر نکند یا اندک تغییر پذیرد و در پایان داستان همان باشند که در آغاز بوده و حوادث بر آن‌ها تأثیری چندانی نگذارد شخصیت‌های ایستا هستند» (همان: ۱۷۶). بیشتر شخصیت‌هایی که در رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند از آن‌ها سخن رفته چه از شخصیت‌های اصلی و چه فرعی همگی شخصیت‌های ایستا هستند چراکه هیچ تغییر و تحولی در روح و اعتقادات آن‌ها تا پایان داستان رخ نمی‌دهد. نمونه‌ی این شخصیت‌ها طاهر و ملیحه آن زوج پیر در داستان سپرده به زمین که از اول تا پایان داستان همچنان در شناسایی مسأله و بحران زندگی خود ناتوان هستند، از هرگونه تغییر در اخلاق، رفتار و کردارشان گریزانند و از تصمیم‌گیری و انتخاب قاطعانه در مسائل زندگیشان عاجز و ناتوانند. اما شخصیت پویا کسی است که پس از مواجه شدن با رویدادها و اعمال مختلف تغییر می‌کند و اصلاح می‌شود و یکی از اهداف داستان، نشان دادن پیامدها و تاثیرات اعمال و رویدادها بر روی شخصیت پویا است (فولادی‌تالاری، ۱۳۷۷: ۶۲-۶۳). پدر طاهر در داستان تاریکی در پوتین در ابتدا دارای این عقیده است که در مرگ کسی که مرده است باید تا پایان عمر فغان کرد. و اینکه مرگ پایان زندگی آدمی می‌باشد. تحول پدر طاهر از زمانی آغاز می‌شود که وی در رودخانه پسری به نام طاهر را می‌بیند و او هیچ اعتنایی به آن پسر نمی‌کند اما بعد از آن برخورد دچار چنان حسرت و درگیری‌های ذهنی می‌شود که سبب می‌شود لباس سیاه خود را در بیاورد و لباس آبی کهنه‌ای بپوشد. و زمینه برای کسب بینش و معرفت در وجود آن پیرمرد مهیا می‌شود. «در اتاق را نیست، پرده را کنار نزد، رختخواب پهن کرد و دراز کشید و با چشم‌های باز خوابید. کمی بعد یا قبل از نیمه شب رودخانه از لنگه‌های باز به اتاق آمد و از روی پدر و پوتین رد شد» (نجدی، ۱۳۹۵: ۳۳).

۶- روش‌های شخصیت‌پردازی در رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند

شخصیت‌پردازی به دو طریق انجام می‌شود؛ شخصیت‌پردازی مستقیم و شخصیت‌پردازی غیرمستقیم. بیژن نجدی معمولاً از هر دو روش در آفرینش شخصیت‌های رمان خود استفاده نموده است. اما در معرفی شخصیت‌های داستانش بیشتر از شخصیت‌پردازی غیرمستقیم بهره می‌گیرد؛ در این پژوهش ابتدا به بررسی روش مستقیم پرداخته می‌شود.

۱-۶- شخصیت‌پردازی مستقیم

در این شیوه راوی-نویسنده برای معرفی شخصیت او را مستقیم تعریف می‌کند و ویژگی‌های درونی و بیرونی شخص مورد نظر خود را بیان می‌نماید. «نویسنده صریح درباره شخصیت داستانش نظر می‌دهد. او را مستقیماً تعریف می‌کند چون قصد نویسنده فقط تعریف کردن از شخصیت است بدون لحاظ کردن جایگاه-ویژگی‌های درونی و بیرونی فرد موردنظر» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۱). بیژن نجدی در داستان کوتاه گیاهی در قرنطینه این چنین به تعریف شخصیت طاهر می‌پردازد: «از کتف راست طاهر قفل کوچکی آویزان بود. زبانه قفل در گوشت فرورفته از گوشت تن طاهر بیرون آمده و در بدنه چدنی قفل، چفت شده بود» (نجدی، ۱۳۹۵: ۸۰). یا توصیفی دیگر درباره‌ی طاهر «یکی از پاهایش از لحاف بیرون افتاده، و انگشتانش مثل ناخنهای مرغ سر بریده‌ای از هم باز شده بود. نصف صورتش را روی پرز زیلو می‌کشید و شانه‌هایش آنقدر بالا رفته بود که انگار می‌خواست بی آینه، ابرو، پیشانی و موهایش را ببیند» (همان: ۸۳). در توصیف مرتضی در داستان استخری پر از کلبوس این چنین آمده است: «دستبند و کف باز دستهایش را آنقدر جلو گرفته بود که می‌خواهد مشتی از هوای اتاق را به دیگری تعارف کند. چشم‌های کسی را داشت که به تاریکی اطرافش عادت ندارد و یا باید به روشنی ناگهانی چندین چراغ، نگاه کند. دهانش مثل ماهی تازه صید شده باز و بسته می‌شد و مثل کسی که خوابیده باشد با سر و صدا نفس می‌کشید» (همان: ۱۵).

۲-۶- شخصیت‌پردازی غیرمستقیم

در روش شخصیت‌پردازی غیرمستقیم، نویسنده، صفات و خصوصیات شخصیت‌های داستانش را از طریق گفت‌وگو، عمل، نام، قیافه ظاهری به خواننده نشان می‌دهد. یعنی به طور غیرمستقیم ما را با ویژگی‌های درونی و بیرونی اشخاص داستان خود آشنا می‌نماید. در رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند بیشتر این شیوه از شخصیت‌پردازی، در پردازش شخصیت‌ها نمود یافته است. در ادامه به توضیح انواع بکار رفته آن در رمان بیژن نجدی پرداخته می‌شود.

۱-۲-۶- شخصیت‌پردازی از طریق گفت‌وگو

گفت‌وگو یکی از مهم‌ترین عناصر در شناخت ویژگی‌های اخلاقی شخصیت‌های داستان است. و یک انسان تقریباً بخش اعظم زندگی خود را مشغول گفت‌وگو هست. بنابراین «گفت‌وگو بهترین وسیله‌ی نشان دادن روابط بین اشخاص است؛ در واقع روابط بین اشخاص را به گونه‌ای واضح و روشن به نمایش می‌گذارد و در شکل ایده‌آلش باید آن چنان قوی و مؤثر باشد که دیگر نیازی به تحلیل و تبیین این روابط نباشد» (سلیمانی، ۱۳۷۴: ۲۶۵). یکی از ویژگی‌های خوب رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند استفاده درست و بجای بیژن نجدی از عنصر گفت‌وگو است. از خلال گفت‌وگوهای بکار رفته در این کتاب می‌توان با خصوصیات روحی، روانی و اخلاقی شخصیت‌ها آشنا شد. نویسنده در پرداخت شخصیت‌های کتاب خود بیشتر از این روش استفاده نموده است.

از گفت‌وگوهای ستوان با مرتضی در داستان استخری پر از کلبوس می‌توان به ویژگی‌های شخصیتی مرتضی پی‌برد: «ستوان گفت: خب داشتید می‌گفتید. مرتضی گفت: من؟ نه من چیزی نمی‌گفتم. ستوان گفت: می‌خواستید قو را بفروشید یا ... بخورید؟ مرتضی گفت: قو رو؟ بفروشم؟ قو رو بخورم؟ ستوان گفت: شما را دیده‌اند ... این بی‌رحمی است. مگر قو را شما نکشته‌اید؟ مرتضی گفت: آره ... مثل اینکه بله ... من کشتمش ... همینطوری ... چطوری بگم؟ ... یه دفه دیدم نعشش روی دستهای منه» (نجدی، ۱۳۹۵: ۱۵). از خلال این گفت‌وگو ویژگی‌های شخصیتی مرتضی آشکار می‌شود که مرتضی در عین ساده‌لوحی و ساده‌اندیشی انسان بی‌سوادی است که احساس می‌کند ستوان از او سؤال نمی‌کند بلکه او را از قبل متهم می‌دانسته و صحبت‌ها و دفاعیات خود را به هیچ وجه مؤثر در بیگناهی خود نمی‌داند. بنابراین حتی جرأت گفتن آنچه را دیده است به خود نمی‌دهد. از نحوه پاسخ دادن مرتضی می‌توان پی به ترسی که تمام وجودش را فراگرفته است، برد. بنابراین او انسان ساده‌لوح و احمقی است به این دلیل که خودش را متهم می‌کند، ترسو است و سخنانش نمایانگر ترسی است که در وجود او نهفته و سراسر وجودش را فراگرفته است و بی‌سواد به این دلیل که قادر به دفاع از حقوق فردی خود نیست. از گفت‌وگوی قالان خان می‌توان پی به شخصیت او برد: «قالان خان با زیر شلوار می‌پوشید: اینها کجا رفته‌اند؟ پدر سگ» (همان: ۲۲). قالان خان یک شخصیت کاملاً خودخواه و مستبدیست که به خود اجازه می‌دهد که شأن تمام افراد زیردست خود را زیر سؤال ببرد و با بی‌تریبی؛ فحش و ناسزا خواسته‌ی خود را از دیگران طلب کند.

از گفت‌وگوی ماهرخ و میرآقا می‌توان با شخصیت میرآقا آشنا شد: «بعد از اینکه توانست لرزیدن پوست چانه‌اش را آرام کند گفت: هزار بار به میرآقا گفته بودم یا من یا جنگل، میرآقا هم هزار بار گفته بود هم جنگل، هم تو و هم یه چیزی که نمی‌دونم چیه که آدم دلش می‌خواد بخاطرش بمیره» (همان: ۶۱). در این گفت‌وگو میرآقا نماد یک انسان واقعی است که آن چیزهایی که خداوند در فطرت او قرار داده که باید آن‌ها را دوست داشته باشد را دوست

دارد یعنی عشق به همسر، عشق به دوست، عشق به رهبر و میهن میرآقا با ظرافت کامل به تمامی عشق‌هایی که خداوند در وجودش قرار داده پاسخ مثبت می‌دهد اما گاهی لازم می‌داند برای حفظ این عشق‌ها باید از جان خود هم بگذرد.

در گفت‌وگوی ذیل که گفت‌وگوی پدر و مادر مرتضی با خود مرتضی در داستان شب سهراب‌کشان می‌باشد، می‌توان متوجه خصلت بی‌صبری و ناشکیبایی پدر مرتضی با او شد. که حتی حوصله جواب دادن به مرتضی را ندارد و ابراز دریایی از کنجکاوی‌های مرتضی به پدر و مادر نشان دهنده‌ی هوش بسیار بالای اوست. اما به دلیل معلولیت، هوش او از دید همه پنهان می‌باشد چرا که او کرولال است و هوش او برای پدر و مادرش مثل یک مشکل و معزل تلقی می‌شود و مرتضی به دلیل معلول بودنش دیگر هیچ حقی در دنیا ندارد. و پدر او هم حوصله و وقت این را ندارد که برای فرزندش وقت بگذارد.

«سفره شام را که انداختند مرتضی کارد کنار سینی هندوانه را برداشت و با کشیدن آن بر پیراهنش پرسید: چه کسی کشته شد؟ مادر سرش را بالا برد: هیچکدام. مرتضی گفت: ...؟ پدر پرسید چه می‌گوید؟ مادر گفت: می‌پرسد آنها که هستند؟ پدر گفت: بگو اینقدر حرف نزنند. مادر گفت شامت را بخور مرتضی... پدر گفت: چی می‌گه؟ مادر گفت: می‌پرسد چه کسی می‌داند؟ پدر اشاره کرد: سید. مادر گفت: تو را به خدا به او نگو که سهراب... مادر دادکشید: کجا؟ مرتضی. پدر گفت: ولش کن، ما چطور می‌توانیم حالیش کنیم» (همان: ۴۰-۳۹).

۲-۲-۶- شخصیت‌پردازی از طریق رفتار

یکی از شیوه‌های شخصیت‌پردازی، شخصیت‌پردازی از طریق رفتار است که نویسنده با نشان دادن رفتار و عمل شخصیت‌های داستانش ما را با کیفیات روحی و روانی شخصیت‌های داستان آشنا می‌کند. بنابراین «آن چه در جهان داستان تعیین کننده است عمل شخصیت‌هاست. شخصیت‌ها اگر زنده خلق شوند خود با عمل‌شان عیار وجود خود را آشکار می‌سازند» (ایرانی، ۱۳۶۴: ۲۰۰). در رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند اعمال شخصیت‌ها، بیانگر خصوصیات روانی و درونی شخصیت، و نشان‌دهنده‌ی ابعاد ناشناخته وجود آن‌هاست. از رفتار مرتضی در داستان شب سهراب‌کشان با چگونگی شخصیت او می‌توان آشنا شد: «تابستان گذشته یکی از گوشه‌هایش را روی تنه‌ی درخت گردو گذاشت و به پدرش التماس کرد که او هم گوشش را روی درخت بگذارد. پدر گفت: نه. مرتضی با حنجره چوبی‌اش آنقدر زوزه کشید، آنقدر ناخن‌هایش را از پایین به بالا روی درخت کشید تا پدرش باور کند که درخت دارد قد می‌کشد. پدر داد زد: خیلی خوب دارد قد می‌کشد» (نجدی، ۱۳۹۵: ۳۷). از این رفتار مرتضی برمی‌آید که خداوند نعمتی را که از بنده‌ای می‌گیرد، نعمتی بزرگ‌تر به او عطا می‌کند. مرتضی کرولال است اما خداوند به او بصیرت و بینشی داده که پیوسته در پی کشف رمز و راز امور طبیعت می‌باشد اما پدر مرتضی به دلیل نداشتن چنین بصیرت یا نعمتی که خداوند به مرتضی داده بود تمامی استعدادها و توانایی‌های فرزندش را نادیده می‌گرفت و به او به چشم یک معلول ناتوان و بی‌استعداد نگاه می‌کرد تا جایی که حتی حاضر نبود برای دلخوشی او گوشش را بر روی تنه‌ی درخت بگذارد و حتی وانمود کند آنچه را که فرزندش شنیده، او هم شنیده است. بنابراین حالت انکار و تمسخر به خود گرفته است.

در داستان گیاهی در قرنطینه رفتار مادر طاهر عقاید خرافی او را بر ما آشکار می‌نماید: «مادر طاهر بعد از دیدن دانه‌های سرخ، که هر کدام به اندازه‌ی ارزن تمام صورت پسرش را پوشانده بود، در صندوقخانه رختخواب پهن کرد. تمام پرده‌ها را با پارچه‌های سرخ عوض کرد. نباید می‌گذاشت آدم‌های نجس طاهر را ببینند. کاسه آب چهل تا سی پر از برنج و بشقابی پر از تخم مرغ بالای سر طاهر گذاشت. بر تمام دیوارها، ریشه‌های پیاز آویزان کرد. حتی روی رف چند پیاز چید» (همان: ۸۰). از رفتار مادر طاهر چنین برمی‌آید که او یک زن روستایی و خرافه‌پرست است. به نظر می‌آید مادر طاهر به باورهای غلطی که از پدر و مادر خود و یا اطرافیان‌ش آموخته به شدت ایمان دارد. تا جایی که اولین اقدامی که برای درمان طاهر به ذهنش می‌رسد همان رفتار خرافه‌پرستی است. در حالی که هر شخص در برخورد با چنین مسئله‌ای ناخودآگاه به فکر طبیب و پزشک می‌افتد.

۲-۲-۶- شخصیت‌پردازی از طریق قیافه‌ی ظاهر

یکی دیگر از شیوه‌های شخصیت‌پردازی توصیف و شرح وضعیت ظاهری اشخاص و بازیگران داستان است. «در همه آثار ادبی، توصیف چهره و اندام بخشی از شخصیت‌پردازی به شمار می‌رود. مسلم است که بسیاری از ویژگی‌های روحی نیز در چهره بازتاب می‌یابند و چهره خود آشکار کننده‌ی خلقیات است» (دقیقیان، ۱۳۷۱: ۲۱). نجدی در کتاب یوزپلنگانی که با من دویده‌اند به‌طور مختصر به قیافه‌ی ظاهری شخصیت‌ها می‌پردازد. قیافه‌ی ظاهری آسیه این‌گونه توصیف شده است: «آسیه پوست سرخ سیاه شده‌ی داشت دو تا گردوی زیر جلیقه‌اش به سختی دیده می‌شد موهای بلندش را روی گوش راستش گیس کرده بود دنباله‌ی گیسو روی سینه‌اش افتاده بود» (نجدی، ۱۳۹۵: ۲۲). یا قیافه‌ی پاکار این‌گونه توصیف شده است: «قدش به گردن اسب هم نمی‌رسید. شکم برآمده‌ی داشت کمر بند شلوار را درست زیر نافش بسته بود. صورتی داشت با گوشت آویزان. لب پایینش آنقدر کوتاه بود که انگار بدون هیچ خنده‌ای، همیشه لبخند می‌زد» (همان: ۲۵-۲۴). معمولاً چنین قیافه‌ی برازنده‌ی یک پادو است و از پاکار با آن خصوصیات زشت اخلاقی‌ش قیافه‌ی بهتر از این نمی‌توان تصور کرد.

۶-۲-۴- شخصیت‌پردازی از طریق نام

یکی از شیوه‌های شخصیت‌پردازی استفاده از نام است. نویسنده متناسب با طرح و ساختار داستان نامی برای شخصیت‌هایش برمی‌گزیند و تا حدودی از اسم یک شخصیت می‌توان با ویژگی‌های عاطفی و اجتماعی وی آشنا شد. «نویسنده براحتی می‌تواند برای القای هدف خود از نام استفاده کند» (عبداللّه‌یان، ۱۳۷۹: ۶۸). بنابراین نام شخصیت می‌تواند سرنخ شالوده‌ی شخصیت باشد. سرنخی که بعدی از شخصیت را که مبهم است برجسته‌تر می‌کند (امامی، ۱۳۷۳: ۳۶). در این رمان، نجدی برخی اسامی مثل طاهر، مرتضی و ملیحه را در چند داستان تکرار می‌کند و نویسنده به همین اسم‌ها بسنده می‌کند. این اسامی مشترک در چند داستان به چشم می‌خورد. فقط در داستان چشم‌های دکمه‌ای من و روز اسب‌ریزی این اسامی ذکر نشده‌اند. باید یادآور شد که معانی این سه اسم به هیچ‌وجه متناسب با شخصیت‌های داستان نیستند ولی تنها چیزی که توجه را به خود جلب و ذهن را به چالش می‌کشد تکرار این اسم‌هاست. بنظر می‌رسد نویسنده از انتخاب این نام‌ها و تکرار آن‌ها مقصودی متفاوت و کاملاً مشخص داشته است.

۶-۲-۵- شخصیت‌پردازی از طریق توصیف

یکی دیگر از شیوه‌های شخصیت‌پردازی، توصیف و شرح وضعیت ظاهری اشخاص و بازیگران داستان است. «توصیف نوعی از بیان است که با تأثیری که دنیا به حواس ما می‌گذارد مربوط می‌شود. توصیف؛ کیفیت اشیا، اشخاص، اوضاع و احوال و رفتار را ارائه می‌دهد. هدف توصیف القای تصویر و تجسم موضوع است. به همان گونه که در وهله‌ی اول به چشم ناظر آید. توصیف اغلب شکل مستقل و مجزایی از خود ندارد و غالباً با عنوان بندی یا پاره‌ای در داستان می‌آید» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۷۲). نجدی حوادث مربوط به شخصیت‌های داستان را چنان با هنرمندی تمام توصیف می‌کند به گونه‌ای که مخاطب آن صحنه‌ها را براحتی در ذهن خود مجسم می‌کند. بعنوان نمونه صحنه‌های مربوط به تصاویر روی پرده در داستان شب سهراب‌کشان آن چنان زیبا بیان شده است که مخاطب همه آن تصاویر را گویی دارد مثل یک فیلم سینمایی می‌بیند. «فردوسی سرش را برگرداند و به سردارانش گفت: بروید آن آتش را خاموش کنید، اسفندیار بی‌آن‌که نیزه را از چشمش بیرون کشد سوار اسب شد، سهراب با همان دشمنی فرورفته در استخوان دنده‌اش اسب را زین کرد و سوار بر اسب آن‌قدر استخر را دور زد تا سیاوش، چشم از خون ریخته زیر پاهایش بردارد و پیشاپیش اسب از تاریکی پشت پلکان‌های طوس بیرون آید» (نجدی، ۱۳۹۵: ۴۵). یا در داستان چشم‌های دکمه‌ای من صحنه‌ی پرتاب شدن عروسک، فاطمی و مادرش به زیبایی توصیف شده است.

۷- پرتوتیپ

آن قسم از ویژگی‌های شخصیت که نشان‌دهنده‌ی پایگاه طبقاتی او و این‌که جزو کدام‌یک از اقشار جامعه هست، پرتوتیپ می‌باشد. «شخصیت‌های اولیه و بیرون از ذهن نویسنده را که در طول زندگی خود به طریقی مشاهده نموده است، پرتوتیپ می‌گویند» (دقیقیان، ۱۳۷۱: ۵۷). «پرتوتیپ را می‌توان در انواع گوناگونی طبقه‌بندی کرد؛ از جمله: پرتوتیپ مذهبی، تاریخی، سیاسی، طبقاتی، حماسی، سیاسی - تاریخی، ادبی و...» (سالمیان و دیگر همکاران، ۱۳۹۳: ۴۷). در این رمان نویسنده از شخصیت‌های حماسی، سیاسی و تاریخی در بعضی از داستان‌های خود استفاده نموده است.

۷-۱- پرتوتیپ حماسی:

اسامی شخصیت‌های چون؛ رستم، سهراب، سیاوش، اسفندیار و تهمینه در این گروه پرتوتیپ قرار می‌گیرند.

۷-۲- پرتوتیپ سیاسی و تاریخی:

شخصیت‌های چون رضاخان، میرزا (کوچک‌خان جنگلی)، میرآقا، تیمور و دکتر حشمت از گروه پرتوتیپ‌های سیاسی و تاریخی هستند. در ضمن فردوسی فقط دارای شخصیت تاریخی است. سایر شخصیت‌های رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند همچون طاهر، ملیحه، مرتضی که در بیشتر داستان‌های نجدی بکار رفته‌اند انسان‌های ساده و معمولی در جامعه هستند که از نظر طبقاتی از اقشار در سطح پایین و ناتوان جامعه به حساب می‌آیند.

۸- ارتباط شخصیت با چند عنصر داستانی

۸-۱- زمان داستان

رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند از نظر زمان بسیار آشفته و نامنظم است. ذهن راوی گاه در زمان گذشته گاه حال و گاهی در آینده سیر می‌کند. این سه زمان بسیار بهم گره‌خورده هستند. بعنوان مثال در داستان سپرده به زمین داستان با زمان گذشته شروع می‌شود ناگهان زمان گذشته با زمان حال شخصیت‌ها گره می‌خورد. یا در داستان شب سهراب‌کشان گاه زمان به دوران اساطیر بازمی‌گردد یکباره زمان به تاریخ و زمان فردوسی برمی‌گردد دو مرتبه با زمان حال و دوران پهلوانان شاهنامه پیوند می‌خورد.

۸-۲- زاویه دید در داستان

نجدی در رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند از چند زاویه دید استفاده می‌کند. در کل در این رمان تعدد روایت وجود دارد. گاه داستان از قول راوی اول شخص بیان می‌شود گاه دانای کل به بیان داستان می‌پردازد. مثلاً در داستان روز اسب‌ریزی نویسنده با گزینش چند زاویه دید داستان خود را روایت می‌کند.

۹- نمود شخصیت

۹-۱- شاخص‌های بیرونی

۹-۱-۱- جنس شخصیت‌ها

نجدی در رمان خود از هر دو جنس مرد و زن استفاده نموده است. اما بیشتر شخصیت‌های او را مردان تشکیل می‌دهند و جنس زن در رده‌ی بعد از مرد قرار می‌گیرد، فقط در دو داستان روز اسب‌ریزی که شخصیت اصلی اسب است و در داستان چشم‌های دکمه‌ای من که شخصیت اصلی آن عروسک است. سایر داستان‌های این رمان، شخصیت‌های اصلی آن انسان هستند.

۹-۱-۲- سن شخصیت‌ها

نجدی در بیشتر داستان‌های رمان خود به سن شخصیت‌ها، پیری یا جوانی آن‌ها اشاره نموده است. در داستان سپرده به زمین، استخری پراز کابوس و تاریکی در پوتین شخصیت‌های اصلی این داستان‌ها پیر هستند. «این طرف و آن طرف شصت سالگی‌اش بود لاغر خمیدگی گریه را داشت» (نجدی، ۱۳۹۵: ۸). «ستوان فکر می‌کرد: اگر این پیرمرد کشته شده بود...» (همان: ۱۷). در داستان شب سهراب‌کشان مرتضی نوجوان است. در داستان‌های سه‌شنبه‌ی خیس و گیاهی در قرنطینه شخصیت‌های اصلی داستان جوان هستند. ملیحه در داستان سه‌شنبه‌ی خیس ۲۴ ساله است «پیراهن نفتالین زده و اتو نشده ملیحه از چادر بیرون زده، پر از برگ نارنج بود و باران و بوی نفتالین بر پوست بیست و چهار ساله او می‌رسید» (همان: ۶۹). در داستان خاطرات پاره پاره‌ی دیروز ملیحه و طاهر هر دو جوان هستند. در داستان مرا بفرستید به تونل به سن دکتر مرادی اشاره نشده است اما گفته شده که خانم مهران پیر دختر است.

۹-۲- شاخص‌های درونی

۹-۲-۱- بیان حالات تأثر و اندوه شخصیت

بیژن نجدی به زیبایی، حالت اندوه و نگرانی شخصیت‌های داستانش را به تصویر کشیده است. «مرتضی دید که پدرش سیگاری را روی لب‌هایش گذاشته است و با انگشتانی که می‌لرزید کبریت می‌کشید. بچه‌های هفت هشت ساله با دهان باز از پرده به سید و از سید به پرده نگاه می‌کنند. مردان دهکده صورتی داشتند که باید یک خبر بد از روی آنها بگذرد. مادر مرتضی چانه‌اش را به مشت‌هایش تکیه داده بود و پیری صورتش، پوست خسته داشت» (همان: ۳۸). در این‌جا نویسنده اندوه و نگرانی شخصیت‌های داستان را به زیبایی بیان نموده است.

۹-۲-۲- بیان عاطفه و احساس شخصیت‌ها

نویسنده محبت و احساس شخصیت‌های داستان را نسبت به هم به زیبایی به مخاطب منتقل می‌کند: «آنها به هم چسبیدند. کسی نمیتوانست بفهمد که کدام یک از آنها دارد بر دیگری کمک میکند» (همان: ۱۲). یا این‌که «خانم قبل از بغل کردن امیرحسین، چتر را به ملیحه داد و صورتش را به یقه باز پیراهن و پوست گردن امیرحسین مالید که هنوز بوی اوین می‌داد. آن‌ها همدیگر را بغل کردند و روی یکی از روزهای آخر پاییز ۱۳۵۷ غلت زدند و دور شدند» (همان: ۷۱).

۹-۲-۳- بیان فکر و استدلال شخصیت

نویسنده گاهی اشخاص داستان خود را با بیان فکر یا استدلال‌های آنها به ما معرفی می‌کند «پدر بزرگ می‌کوشد ملیحه را قانع کند که سیاوش شهید شده و باید این واقعیت تلخ و گزنده را باور کند و دست از خیال‌بافی بردارد: به این صندلی دست بزن. حالا دستتو بکش روش. یالا، کسی روش نشسته؟ نه... روی اون تختخواب رو نگاه کن... کسی روش خوابیده؟ هیچ‌کس نیست ملیحه؟ همه مردن: مادرت، سیاوش» (همان: ۷۶-۷۵).

۱۰- نتیجه‌گیری

در این پژوهش ویژگی‌های عنصر شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند مورد بحث و مذاقه قرار گرفته است و خواننده را با هنر نویسنده در چگونگی پردازش شخصیت‌های رمانش آشنا می‌کند. بدیهی است که چنین پژوهشی بسیاری از زیبایی‌های نهفته در آثار نجدی و قدرت او را در شیوه‌ی نویسندگی‌اش آشکار می‌کند و همچنین می‌تواند مورد استفاده سایر پژوهش‌گران در مطالعات بعدی آن‌ها شود. بیژن نجدی یکی از بهترین نویسندگان رمان پسامدرنیسم است و در نویسندگی تبخروالایی دارد. کلام او از اوج فصاحت و بلاغت برخوردار است. رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند، شخصیت محور است و محور داستان حول شخصیت‌های اصلی می‌چرخد. از لحاظ ساختار روایی نویسنده از انواع شخصیت‌های اصلی، فرعی، پس زمینه، نوعی، منافق و ایستا در رمان استفاده کرده است. بیشتر شخصیت‌های این رمان ایستا هستند. در شیوه‌های شخصیت‌پردازی نویسنده از هر دو روش شخصیت‌پردازی مستقیم و غیرمستقیم، در پردازش شخصیت‌های رمان خود بهره برده است. اما روش غیرمستقیم بیشتر بکار رفته است. در روش غیرمستقیم نویسنده از طریق گفت‌وگو، عمل، قیافه، نام و توصیف به پردازش شخصیت‌های رمان خود پرداخته است که در میان انواع شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم، بیشتر از گفت‌وگو استفاده شده است و گفت‌وگو نقش مهمی در دادن اطلاعات به مخاطب دارد. شخصیت‌های این رمان، شخصیت‌های ساده و معمولی هستند. از نظر جنس بیشتر شخصیت‌های این رمان مرد و در مرتبه‌ی بعد زن می‌باشند. در یک کلام انسان هستند بجز دو داستان که شخصیت اصلی آن‌ها یکی اسب و دیگری عروسک است. از نظر نام در داستان، اسامی تکراری چون مرتضی، ملیحه و طاهر بکار رفته نویسنده اسامی شخصیت‌های خود را بیشتر محدود و معهود به این سه اسم کرده است. از لحاظ زمان، زمان این داستان بسیار آشفته است نویسنده گاهی خواننده را با خود به زمان گذشته گاه حال می‌برد و گاه در زمان آینده سیر می‌کند. در این رمان شخصیت‌ها به دو صورت نمود یافته‌اند، نمودهای بیرونی که عبارتند از جنس و سن شخصیت و نمودهای درونی که در برگیرنده‌ی بیان عاطفه و احساس شخصیت، بیان تأثر و اندوه شخصیت و بیان فکر و استدلال شخصیت‌ها می‌باشند.

منابع

کتاب‌ها:

- امامی، مجید، (۱۳۷۳)، شخصیت‌پردازی در سینما، چاپ اول، تهران، برگ، ۲۷۸ صفحه.
- ایرانی، ناصر، (۱۳۶۴)، داستان، تعاریف، ابزارها و عناصر، چاپ اول، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۲۳۳ صفحه.
- ایرانی، ناصر، (۱۳۸۰)، هنر رمان، چاپ هشتم، تهران، نگاه، ۶۸۸ صفحه.
- اخوت، احمد، (۱۳۷۱)، دستور زبان داستان، چاپ اول، اصفهان، فردا، ۳۱۵ صفحه.
- بارونیان، حسن، (۱۳۸۷)، شخصیت‌پردازی در داستان‌های کوتاه دفاع مقدس، چاپ اول، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۶۱۶ صفحه.
- براهنی، رضا، (۱۳۶۸)، قصه نویسی، چاپ چهارم، تهران، حوزه هنری، ۶۸۰ صفحه.
- بورنوف رولان و رئال اوئله، (۱۳۷۸)، جهان رمان، ترجمه نازیلا خلخالی، چاپ اول، تهران، مرکز، ۲۸۰ صفحه.
- پاینده، حسین، (۱۳۸۵)، نقد ادبی و دموکراسی: جستارهایی در نظریه و نقد ادبی جدید، تهران، نیلوفر، ۲۸۸ صفحه.
- پروینی، خلیل، (۱۳۷۹)، تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآن، چاپ اول، تهران، سروش، ۲۴۸ صفحه.
- دقیقیان، شیرین‌دخت، (۱۳۷۱)، منشأ شخصیت در ادبیات داستانی، چاپ اول، تهران، مؤلف، ۲۷۵ صفحه.
- سلیمانی، محسن، (۱۳۷۴)، فن داستان‌نویسی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۴۲۲ صفحه.
- سیگر، لیندا، (۱۹۹۱)، خلق شخصیت‌های ماندگار، ترجمه‌ی عباس اکبری، تهران، سروش، ۲۸۴ صفحه.
- عبداللّه‌یان، حمید، (۱۳۷۹)، کارنامه نثر معاصر: نمایش‌نامه-نثر علمی-ترجمه، چاپ اول، تهران، پایا، ۲۴۲ صفحه.
- فولادی‌تالاری، خیم، (۱۳۷۷)، عناصر داستان‌های علمی - تخیل: با نمونه‌هایی از آثار ایزاک آسیمو، ری بری برادبری، آلفرد بستر، جک ویلیامسون، چاپ اول، تهران، نی، ۱۵۲ صفحه.
- مارتین، والاس، (۱۳۸۲)، نظریه‌های روایت، ترجمه محمد شهباء، تهران، هرمس، ۱۹۲ صفحه.
- مقدادی، بهرام، (۱۳۷۸)، فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی (از افلاطون تا عصر حاضر)، تهران، فکر روز، ۶۹۶ صفحه.
- میرصادقی، جمال و میرصادقی، میمنت (ذوالقدر)، (۱۳۷۷)، واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، چاپ اول، تهران، مهناز، ۳۸۶ صفحه.

- میرصادقی، جمال، (۱۳۸۰)، عناصر داستان، چاپ چهارم، تهران، انتشارات سخن، ۷۹۲ صفحه.
- نجدی، بیژن، (۱۳۹۵)، یوزپلنگانی که با من دویده‌اند، چاپ بیست و پنجم، تهران، مرکز، ۸۵ صفحه.
- نوذری، حسینعلی، (۱۳۸۰)، پست‌مدرنیته و پست‌مدرنسیم: تعاریف، نظریه‌ها و کاربردها، تهران، نقش جهان، ۸۲۴ صفحه.
- یونسی، ابراهیم، (۱۳۸۴)، هنر داستان‌نویسی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات نگاه، ۴۲۳ صفحه.

مقالات:

- آفاگل‌زاده، فردوس و رضویان، حسین، (۱۳۹۳)، «شخصیت‌پردازی در داستان کوتاه بیژن نجدی براساس نقش دستورگرا»، نخستین کنفرانس زبان‌شناسی نقش‌گرا، ص ۳۵-۴۴.
- ابویسانی، حسین، (۱۳۹۱)، «پست‌مدرنسیم در متن ادبی کولاج»، مجله زبان و ادبیات عربی (علمی پژوهشی)، سال ۴، شماره ۷، ص ۱-۲۶.
- حجاری، لیلا و قاسمی، پروین، (۱۳۹۰)، «نگاهی به ویژگی‌های پست‌مدرنیستی داستان‌های ناتمام (A+B) اثر بیژن نجدی»، مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، سال سوم، شماره ۱، ص ۱۰۰-۱۲۴.
- سالمیان، غلامرضا و دیگر همکاران، (۱۳۹۳)، «تحلیل خاطره نوشته‌ی نورالدین پسر ایران از منظر عنصر شخصیت»، فصلنامه‌ی ادبیات داستانی نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی کرمانشاه، سال دوم، شماره ۶، ص ۳۷-۵۱.

پایان‌نامه:

- جلیلیان، سارا، (۱۳۹۵)، سبک‌شناسی داستان‌های کوتاه بیژن نجدی براساس الگوی سیمپسون (مطالعات موردی: مجموعه داستانی یوزپلنگانی که با من دویده‌اند)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند.
- محسنی‌نژادمیان‌دهی، محمدرضا، (۱۳۹۱)، بررسی شگردهای سینمایی در داستان‌های بیژن نجدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان.

"cheetahs that have run with me" by bijan najdi.

Abstract

The most important main and basis of each story that has important role in transference of plan and them is character. the story is relyon, and doesn't form any story without it. bijan Najdi is a well known and a great ones of the contemporary novelists that his novel, cheetahs that have run with me", is a celebrated and monumental novel which has written in eloquence and rhetoric in Persian literature. the purpose of the research is the scrutiny of different aspects of character and characterization element to slow how these tow elements use. In this descriptive – analytic research is analysed, different types of characters from structure view, characterization manners, point of view, time and inside and outside of characters. The conclusion of this research displays that the novel is a character – driven novel, and emphasizes on main characters of the stories more. In term of the characterization style, the writer has used of indirect method. most of the main characters of the novel, are static characters.

Keywords: bijan najdi؛ the cheetahs that have run with me؛ novel؛ character؛ characterization.